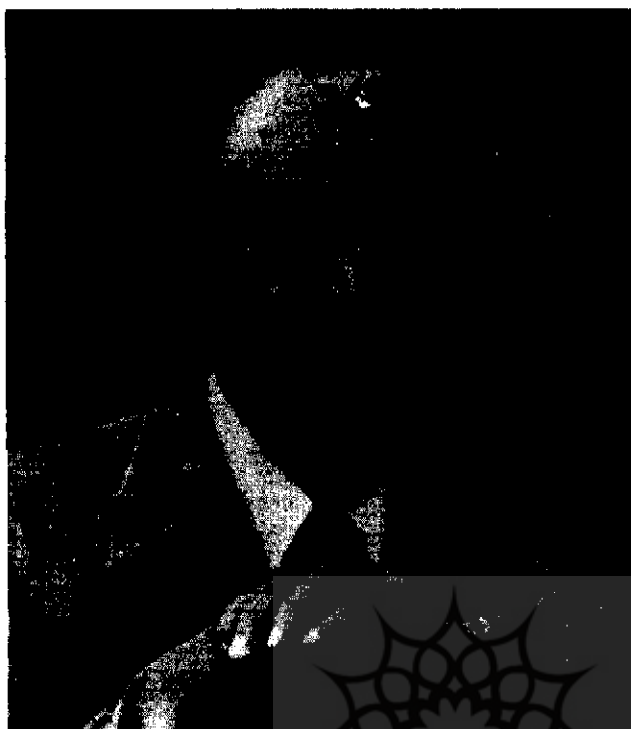


یک مرد و این همه آثار جاودانی!

در نخستین سالهای پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، خانه ما گذشته از خویشاوندان و همسایگان، محل آمد و رفت دو دسته از دوستان و آشنایان بود. از یکسو بخاطر دوستی با پدرم شیخ یحیی کاشانی، که از پیشگامان انقلاب مشروطیت و پیشوایان روزنامه‌نگاری در ایران بود، بعضی از شخصیت‌های برجسته فرهنگی و سیاسی و مطبوعاتی مانند ملک‌الشعراى بهار، محمدصادق طباطبائی، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل، فرخی یزدی، سرکشیک‌زاده اتحاد، ابوطالب شیروانی و... گاهی به خانه ما می‌آمدند. و از سوی دیگر چون برادر بزرگترم در کلاسهای پایانی دبیرستان دارالفنون درس می‌خواند بعضی از همکلاسیهای او یا دانش‌آموزان دیگر که در همان محله می‌زیستند، برای درس خواندن با او و تمرین دروس و غیره به منزل ما رفت و آمد داشتند.

خانه ما در آن هنگام در خیابان ری، کوچه آصف معروف به کوچه قجرها واقع بود، و دوستان برادرم مانند اکثر دانش‌آموزان دیگر صبحها پیاده به دارالفنون، در خیابان ناصر خسرو می‌رفتند و عصر با هم پیاده بر می‌گشتند و این پیاده‌روی مشترک موجب فزونی صمیمیت و همکاری میان آنها می‌شد. من که در آن هنگام کودکی شش هفت ساله بودم، با کنجکاری خاص کودکان به سخنان آنان و پرسشهایی که از هم می‌کردند گوش فرا می‌دادم و به حرکات آنان می‌نگریستم. در میان این دانش‌آموزان جوانی میانه بالا، با موهایی نه چندان تیره و چشمانی بسیار نافذ بود که دوستانش او را احمد می‌نامیدند و پرسشهای دشوار خود را با وی در میان



استاد احمد آرام

می‌نهادند، و حل مشکل را از وی می‌خواستند. این جوان به‌گونه‌ای محسوس در فهم درسها، حل مسائل، و درک و تفسیر عبارات ادبی مشکل و اشعار پیچیده و دشوار بر دیگران برتری و در حقیقت راهنمایی آنان را بر عهده داشت. گرچه در آن هنگام نام او را نمی‌دانستم و از سجایای برجسته فکری و اخلاقی او، به علت کودکیم، آگاه نبودم، با وجود این می‌توانم بگویم که این نخستین آشنایی من با استاد احمد آرام بود.

دومین آشنایی من با استاد باز به صورتی غیر مستقیم بود. چند سالی گذشت من دوره ابتدائی را تمام کردم و در دبیرستان علمیه که یکی از چهار دبیرستان مهم دولتی تهران بود به تحصیل ادامه دادم. در آن زمان تازه نخستین کتابهای درسی دوره متوسطه چاپ و منتشر شده بود. پیش از آن معلمان جزوه می‌گفتند و دانش‌آموزان می‌نوشتند و هر معلمی مطابق میل و نظر خود مطالبی را تدریس می‌کرد. حتی بعضی از معلمان جزوه هم نمی‌گفتند و دانش‌آموزان باید از گفتار ایشان یادداشت برمی‌داشتند. خلاصه نظم و هماهنگی در تدریس وجود نداشت. در سالهای اول سلطنت رضا شاه، نخستین کتابهای درسی دبیرستان چاپ و منتشر شد مانند کتاب «جبر و مقابله» تألیف مرحوم وحید تنکابنی و «هندسه» تألیف مرحوم میرزا غلامحسین خان رهنما که اتفاقاً هر دو بعدها در دهه ۱۳۲۰ به وزارت فرهنگ آن زمان یا آموزش و پرورش کنونی رسیدند. کتاب فیزیکی که ما می‌خواندیم تألیف استاد احمد آرام بود با کمک دو نفر دیگر یعنی دکتر فصیحی و دکتر نصیری، که اولی بعداً به طبابت پرداخت و نویسندگی و تعلیم را رها کرد

ولی دومی مانند استاد آرام معلمی را برگزید و حتی در آخرین دوران حکومت دکتر مصدق پس از قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ریاست بانک ملی را بر عهده داشت. باری به همت استاد آرام و همکاریانش دانش‌آموزانی مانند من توانستند بنیاد استواری برای آموزش علوم طبیعی بیابند. استاد بعداً این کار را به تنهایی ادامه داد که یکی از مهمترین برکات وجود ایشان برای جامعه ما بوده و خواهد بود.

اما آشنائی مستقیم من با استاد از طریق شرکت ما در مبارزه سیاسی، یعنی پیکار با بیدادگری و فساد و کوشش برای کشاندن ملت ایران به سوی احقاق حقوق قانونی و مشروع خویش و دفاع از آزادی و استقلال و حاکمیت ملی، صورت پذیرفت. در نیمه اول دهه ۱۳۳۰، همان‌گونه که در «خاطرات سیاسی» ام به تفصیل نوشته‌ام از فعالان حزب توده بودم. این حزب در باطن هر چه بود، به ظاهر در آن زمان از آزادی و استقلال و اجرای درست قانون اساسی مشروطه هواداری می‌نمود و با فساد و دزدی و غارتگری طبقه حاکم مخالفت می‌کرد و خود را طرفدار استقرار عدالت اجتماعی نشان می‌داد. تمام مردم را با هر عقیده و مذهبی به عضویت خود فرا می‌خواند. چون در مقابل آن حزبهایی مانند «اراده ملی» سید ضیاءالدین یا «عدالت» علی دشتی قرار داشتند، که کوس رسوایی‌شان را بر سر بازار کوفته بودند، آزادیخواهان، ملیون و روشنفکرانی که گرایش به فعالیت اجتماعی و سیاسی داشتند، ناگزیر به سوی حزب توده روی می‌آوردند. در آن هنگام، هنوز این حزب مانند دوران پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، یکپارچه و دارای «ایدئولوژی واحد» نشده و تنوع عقاید در آن بسیار زیاد بود. بسیاری از اعضای حزب مسلمانان مؤمن و معتقدی بودند که فرائض دینی‌شان ترک نمی‌شد. نمونه آن مرحوم سلیمان میرزا اسکندری، نخستین رهبر حزب بود که نماز و روزه‌اش خلل‌بردار نبود. کمیته مرکزی و مطبوعات حزب نیز به شعائر دینی، گرچه به‌ظاهر، احترام فراوان می‌نهادند. به هر حال عضویت در این حزب نه دلیل کمونیست بودن کسی می‌بود و نه موجب بی‌دینی‌اش.

باری در اواخر سال ۱۳۲۴ گویندگی و مسئولیت حوزه‌ای به من واگذار شد که ویژه استادان دانشگاه و دانشمندان عضو حزب بود. در این حوزه زنده یادان دکتر محمدعلی حکمت استاد دانشکده حقوق و دکتر سید صادق گوهرین استاد دانشکده ادبیات، که هر کدام به راستی معدنی از علم و دانش بودند و همچنین کسانی همچون دکتر موسی عمید رئیس آنوقت دانشکده حقوق، دکتر محمدعلی هدایتی استاد همین دانشکده و دکتر مظفر بقائی کرمانی استاد دانشکده ادبیات شرکت داشتند. اما شمع جمع این حوزه و کسی که در بحثها چشم و گوش همه متوجه او می‌شد، استاد احمد آرام بود. در این حوزه بود که من سرانجام شخصاً با استاد آشنا شدم و به میزان علم و دانش و سجایای اخلاقی فوق‌العاده او پی‌بردم. از آن هنگام دوستی و ارادت من نسبت به این بزرگمرد همواره ادامه داشته هرگاه فرصتی دست می‌داده، یا مشکلی علمی پیش می‌آمده و رجوع به ایشان را ایجاب می‌کرده است، به خدمتشان رفته و از محضرشان استفاده کرده و می‌کنم. و استاد همواره با نهایت سعه صدر و بزرگواری نسبت به این ارادتمند دیرینشان



اظهار مرحمت می‌کرده‌اند و نشانه آن کتابهای متعددی است که توشیح کرده و به من لطف فرموده‌اند و در کتابخانه کوچک من بزرگترین جای و مقام را احراز کرده‌اند.

در این پنجاه سال آنچه بیش از همه احترام و اعجاب مرا نسبت به استاد جلب کرده، نظرهای صائب و داوریهای درست و بی‌شائبه‌ای بوده است که در مسائل پیچیده و بغرنج و در موارد دشوار و ناهموار اظهار کرده‌اند. بگذارید تنها یک نمونه را برای شما خوانندگان شرح دهم. در دیماه ۱۳۲۶ سرانجام پیکاری که میان دو گرایش در درون حزب توده از آغاز وجود داشت، منجر به انشعاب از آن شد و گروهی که به مرامنامه رسمی این حزب و ادعاهای ظاهری آن عقیده داشتند و خواهان پیروی از آنها بودند، از رهبران متناقض حزب که آن را وسیله سوء استفاده کارهای نامشروع قرار داده بودند جدا شدند. پرچمدار انشعابیه‌ها زنده نام خلیل ملکی بود که استاد احمد آرام افزون بر همکاری، احترام خاصی برایش قائل بود. استاد احمد آرام که پیش از آن خود به مفاسد و نفاق آن رهبران پی‌برده بود به ندای ملکی پاسخ مثبت داد و به انشعاب پیوست.

پس از انشعاب، رهبران حزب توده، ما را زیر باران تهمت، افتراء، ناسزاگویی، دروغزنی و لجن‌مال کردن گرفتند و آنچه در حق خودشان صدق می‌کرد و بعدها همه مردم ایران دیدند و فهمیدند، به ما نسبت دادند. افزون بر این رادیو مسکو را نیز وا داشتند که پاره‌ای از این اراجیف را باز گوید. این بمباران تبلیغاتی، همراه با ناآمادگی برای پاسخ‌گویی و فقدان روزنامه و باشگاه و غیره، موجب تضعیف روحیه بسیاری از انشعابها گردید و موجب انصراف ما از ادامه مبارزه شد.



یکصد و پنجاه تن در خانه زنده یاد خلیل ملکی گرد آمدیم تا در این باره تصمیم بگیریم. پس از آنکه ملکی علل این پیشنهاد، یعنی انحلال «جمعیت سوسیالیست توده ایران» را شرح داد و از حاضران نظر خواست، تنها یک تن با این پیشنهاد به مخالفت برخاست و او استاد احمد آرام بود. او گفت: «می‌گوئید چون رادیو مسکو به ما حمله کرده، باید مبارزه را کنار بگذاریم. مگر ما برای خاطر شوروی وارد مبارزه شده بودیم که حالا به خاطر مخالفت او آن را ترک کنیم». پس از این سخنان آرام هیچ کلامی نگفت. چون نه کسی می‌توانست این حرف حق و این داوری درست را انکار کند و نه کسی یارای آن داشت که آن را بپذیرد. به پیشنهاد آرام رای گرفتند فقط چهار تن به آن رای دادند!

استاد احمد آرام در تمام دوران زندگی پربارش، هر گاه بر سر دو راهی قرار می‌گرفت، راه درست، یعنی راهی را برمی‌گزید که به سود مردم، به سود جامعه و پیشرفت آن باشد، نه به نفع خودش یا خانواده‌اش. خود او یکی از مهمترین تصمیم‌گیریهایش، یعنی تصمیم‌گیری سرنوشت سازش را چنین شرح می‌دهد: «پس از اخذ دیپلم متوسطه هم‌زمان هم در دانشکده طب و هم مدرسه حقوق ثبت‌نام کردم و تحصیلاتم را ادامه دادم. دوره حقوق ۳ سال و دوره طب ۵ سال بود... بعد از ۳ سال از رشته حقوق خوشم نیامد و مدرسه حقوق را رها کردم و پس از ۵ سال با وجودی که تنها امتحان آخر دوره پزشکی را می‌بایست بدهم و مدرک دکترایم را بگیرم، به خاطر موضوعی که پیش آمد رشته پزشکی را هم رها کردم و به تدریس و نوشتن کتابهای درسی



○ استاد احمد آرام

پرداختم... یک همکلاسی (دکتر فصیحی) داشتم که روزها در مطب مرحوم لقمان الدوله - مدیر مدرسه طب - کار می‌کرد. منزل ایشان پشت مدرسه مطهری (سپهسالار سابق) بود. یک روز که در منزل ایشان بودم و درسهای طب را با هم مرور می‌کردیم، در منزل را زدند. ایشان در را باز کرد. دیدیم شخصی است که از ایشان می‌خواهد به منزلش برود و سوزن شخصی را که بیمار است بزند. منزل بیمار در خیابان عین‌الدوله بود که فاصله زیادی از منزل دکتر فصیحی نداشت. دکتر فصیحی گفت: بروید درشکه بیاورید. گفتم: آقای فصیحی این جا تا آن جا فقط یک کوچه است و ۵۰ متر فاصله ندارد که لازم باشد درشکه بیاورند. گفتم: نه آقا این آبرو و حیثیت ماست. گفتم: کاری که حیثیتش به اذیت و آزار مردم است، کار نیست و از این حرفه خوشم نمی‌آید. همین باعث شد که اساساً من از رشته پزشکی بریدم. البته اصلی‌ترین مسئله این بود که من معلمی را خیلی دوست داشتم و به همین دلیل معلم شدم.

ملاحظه می‌کنید که چگونه استاد آرام بین دو راه اصلی برای زندگی، راهی را برگزیده است که روح انسان، روح مردم، فرهنگ جامعه را درمان می‌کند، نه آنکه جسم و بدن انسان را. به گفته نظامی گنجوی علم اصلی دوتاست:

علم الابدان و علم الابدان»

«پیغمبر گفت علم علمان

کدام یک از این دو برای جامعه مهمتر و مؤثرتر است. شکی نیست شناخت دومی. این همان سرگذشتی است که سعدی گفته است:



پروفیسر شہباز گل
مرکز مطالعات انسانی و سماجی
پتال جامع علوم انسانی

«صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه
بگسست عهد صحبت اهل طریق را»
«گفتم میان عالم و عارف چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را»
«گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج
این سعی می‌کند که ره‌اند غریق را»

استاد آرام تمام زندگیش را صرف رهنیدن جامعه‌ای که در حال غرق شدن در جهالت، خرافات و فرهنگ منحط بوده، کرده است. هفتاد سال بطور مستقیم و غیرمستقیم (با نگارش و ترجمه کتابهای مفید) به مردم تعلیم داده است. معلم مردم بوده است. چه خدمتی از این بارزتر؟!

از سجایای دیگر استاد، پشت‌کار حیرت‌انگیز او است. استاد از ۱۳۰۲ که نخستین اثر خود را با چاپ سنگی منتشر ساخته تاکنون لحظه‌ای از کار تألیف و ترجمه کتابهای مفید دست برد نداشته است و هنوز نیز بیشتر ساعت‌های روز را به همین کار می‌گذراند. حاصل این ۷۳ سال ۱۱۰۰ اثر چاپ شده (بعضی از آنها چندین بار چاپ شده‌اند) و ۶ اثر زیر چاپ است که بزودی منتشر خواهد شد!

اما از همه این سجایا مهمتر به نظر من جامعیت دانش و کارهای فرهنگی استاد آرام است. برخلاف بسیاری از نویسندگان، مؤلفان و مترجمان آثار او دامنه بسیار وسیعی دارد که شامل تمام رشته‌های علمی، اجتماعی، فلسفی، فرهنگی و مذهبی می‌شود. مؤلفان و مترجمان دیگر معمولاً هر کدام به یک رشته علاقه نشان می‌دهند و بیشتر آثار خود را وقف آن می‌کنند. یکی ریاضی را برمی‌گزیند، دیگری علوم طبیعی، یا بهداشت، یا مسائل مذهبی، یا ادبی یا اجتماعی را. اما آثار استاد آرام نه تنها به یک یا دو رشته منحصر نمی‌شود، بلکه شامل تمام این شعب می‌گردد و حتی از این حد نیز فراتر می‌رود. در میان آثار استاد کمتر رشته علمی، فلسفی، اجتماعی و فرهنگی است که نتوان یافت. در میان آنها، فیزیک، شیمی، ریاضی، هیئت، تاریخ نجوم، بهداشت، پزشکی، فیزیولوژی، پلاکوژی، مقدمه بر فلسفه، معرفی فلاسفه معروف، تاریخ فلسفه، تاریخ تمدن، ادبیات فارسی، ادبیات عربی، تاریخ علم، لغت‌نامه علمی و پزشکی، مسائل فیزیک و ریاضی، تکنولوژی، تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، منطق و منطق ریاضی، تاریخ مذاهب به ویژه مذهب اسلام، ترجمه قرآن، بحث‌های دینی، آینده‌نگری، ترجمه آثار دانشمندان بزرگ ایران و اسلام و... را می‌توان یافت. افزون بر این، غالب مؤلفان و مترجمان بر یک زبان خارجی مسلط‌اند و بیشتر متن‌ها و مأخذهای خود را از آن زبان می‌گیرند. اما استاد آرام دست کم بر سه زبان بیگانه یعنی انگلیسی، فرانسه و عربی مسلط است و در نتیجه از متن‌ها و مأخذهای بسیار گسترده‌تری بهره می‌برد و آثاری بسیار پربارتر و غنی‌تر به خوانندگانش عرضه می‌دارد.

سخن کوتاه، وجود این بزرگمرد نعمتی برای ملت ایران و فرهنگ ایران است. عمرش دراز و خامه‌اش در خلق آثاری گرانبار و سودمند همچنان کوشا باد.